

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید





## پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و چهل و یکم





خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین

موضوع: یک سلام ویژه

به نام خداوند عشق

سلام خداوند بر تسلیم شدن و فضاگشایی کردن زندگی. سلام خداوند بر مرکز عدم و صبر و پایداری در برابر تمامی ناملایمات و نامرادی‌های زندگی که می‌خواهد به خودش متصل سازد. سلام خداوند بر بی‌دست و پا کردن من‌ذهنی و از کار انداختن سبب‌های آن که برای هر چیزی و هر کاری به دنبال منافع شخصی‌اش می‌گردد و حتی برای پاسخ دادن به سلام خداوند هم دنبال دلیل و مدرک است و معامله. که اگر فلان خواسته ذهنی مرا برآورده سازی، جواب سلامت را می‌دهم و یا عبادتت را به جای می‌آورم و یا در برابر کارهای خیرم از تو پاداش می‌خواهم. سلام خداوند بر بی‌ریایی و با صداقتی و پاکی و تقوا و پرهیزکاری زندگی. سلام خداوند بر علیک السلام گفتن به تمامی حوادث و رویدادهای زندگی که برای بیداری ما فراهم می‌آورد.



سلام خداوند بر عشق بلاعوض زندگی که بایستی عشق بلاعوض را از زندگی آموخت. که تمامی نعمت‌هایش از جمله تابش زنده کننده خورشید و اکسیژن که در هوا به رایگان پخش است، یکسان پراکنده می‌سازد و به دین و مذهب و قبیله و نژاد کسی کاری ندارد و همچنین سایر نعمات دیگرش را. سلام خداوند بر حاضر بودن و ناظر بودن بر خود که در خانه و مرکزش ما را بیابد، تا بتواند جواب علیک السلام ما را بشنود. سلام خداوند بر عشق و زندگی و بر نور و بر سلامتی زندگی. سلام خداوند بر مهربانی و بر شگفتی‌های زندگی و درس‌های آموزنده زندگی.

سلام خداوند بر لطافت و شفقت و شهامت و شجاعت و جسارت‌های زندگی. سلام خداوند بر رفاقت و پاکیزگی و شیک‌پوشی و خوشبویی زندگی، که خود نشان به حساب آوردن زندگی است. سلام خداوند بر نیروی زنده کننده زندگی. سلام خداوند بر سادگی و بر رهایی و بر نمی‌دانم‌های زندگی. سلام خداوند بر «انا الحق» گفتن و دید نظر و قلب‌های پاک زندگی و آزادی‌های زندگی.

سلام خداوند بر طلب و طرب و ذوق و اشتیاق زندگی. سلام خداوند بر شادی‌های بی‌سبب زندگی و کارگاه صنع  
آفریدگاری زندگی. سلام خداوند بر دردهای هشیارانہ و آیینہ و ترازوی زندگی. سلام خداوند بر عنایت و جذبہ و  
الست زندگی و سلام خداوند بر گنج حضور زندگی. و در پایان: وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار  
است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهیست  
چون غفورست و رحیم این ترس چیست؟  
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷)

پر انرژی و سالم بمانید خیلی ممنون، خدا نگهدار شما  
- زهرا سلامتی، از زاهدان



خانم شهین از آلمان





با سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و همراهان برنامه گنج حضور تجربیات عینی مهمی در رابطه با یکی از بیت های ارزشمند مولانا را با شما عزیزان به اشتراک می گذارم.

صبر و خاموشی جذوب رحمت است  
وین نشان جستن، نشان علت است  
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵)

در این بیت طلایی و بی نظیر مولانا به ما می گوید که در هنگام پیش آمدن اتفاقات در زندگی دنبال علت و سبب نگرد، بلکه ساکت باش و صبر را پیشه کن و فقط ناظر و تماشاگر ذهن خودت باش و هیچ گونه قضاوتی نکن، تا خداوند در تو کار کند. چند سالی است که در هنگام بی قراری شدید و پیش آمدن اتفاقاتی که من راه حلی برای آنها ندارم، این بیت زیبا و موثر در درون من به نوا درمی آید و تکرار زیاد آن مرا از منجلاب ترس، نگرانی، اضطراب و گرفتن تصمیمات غلط نجات می دهد.



این بیت پیام‌های بسیاری برای من داشته و دارد، که در این جا به آن‌ها اشاره می‌کنم:

صبر یعنی آرام شدن و قدرت عمل را به دست زندگی سپردن.  
 صبر یعنی تسلیم زندگی شدن و نه تسلیم اتفاق این لحظه.  
 صبر یعنی عملی انجام ندهی که به خودت و دیگران ضرر برسانی.  
 صبر یعنی وارد فضای یکتایی بشوی و همان جا بمانی.  
 صبر یعنی به زندگی اعتماد و اطمینان کامل داشته باشی.  
 صبر یعنی فقط بودن و سکوت کردن..

صبر یعنی در این لحظه ابدی ساکن شدن.  
 صبر یعنی من تنها نیستم و قدرت عظیم زندگی با من است.  
 صبر یعنی که لبخند زیبایی بر لب بیاوری و به خودت یادآوری کنی که اگرچه اکنون شرایط سختی را سپری می‌کنم، ولی می‌دانم که درنهایت به کمک زندگی همه چیز خوب پیش خواهد رفت.  
 صبر یعنی قدرت اختیار و انتخاب را بکار بردن.  
 صبر یعنی از کوره در نرفتن و مسئولیت هشیاری خود را به عهده گرفتن.

و اما خاموشی چیست؟ خاموشی یعنی دم نزدن.

دَم مَزَن تا بشنوی از دَم‌زنان  
آنچه نآمد در زبان و در بیان

دَم مَزَن تا بشنوی ز آن آفتاب  
آنچه نآمد در کتاب و در خطاب

دَم مَزَن تا دَم زند بهر تو روح  
آشنا بگذار در کشتی نوح

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۷



خاموشی یعنی سکان زندگی را به دست عشق سپردن.  
 خاموشی یعنی یکی شدن با سکوت و سکون زندگی.  
 خاموشی یعنی با آهنگ عشق رقصیدن.  
 خاموشی یعنی اتفاق این لحظه را قضاوت نکردن.  
 خاموشی یعنی ذهنت را خاموش کنی و اجازه ندهی که او برای تو تصمیم بگیرد.  
 خاموشی یعنی یادگیری‌های شرطی‌شده را کنار بگذاری.  
 خاموشی یعنی به آینده نرفتن و تصویر ذهنی نساختن.  
 خاموشی یعنی دنبال مسبب و مقصر نگشتن.  
 خاموشی یعنی خاموش کردن خشم و عصبانیت در خود.  
 خاموشی یعنی بستن لب و سخن نگفتن.  
 خاموشی یعنی من ساکت می‌مانم، تا زندگی از درون من سخن بگوید.  
 خاموشی یعنی صدای عشق را در درون خود شنیدن.

خاموشی یعنی من حرفی برای گفتن ندارم.  
 خاموشی یعنی که من نمی‌دانم و نمی‌توانم.  
 خاموشی یعنی کم شدن صدای ذهن و بلند شدن صدای زندگی در درون ما.  
 خاموشی یعنی آغاز بیداری و جدا شدن از ذهن.  
 خاموشی یعنی دیدن خود و کارهای من‌ذهنی خود.

و اما مصرع دوم به من آموخت که دنبال سبب‌های بیرونی نگردم و بدانم که این بیماری من‌ذهنی است که مرا به جست‌وجوی علت و سبب هر اتفاقی می‌فرستد و مرا گیج و سردرگم می‌کند. آموختم که اگر من‌ذهنی خود را ساکت کنم و فقط بیت را تکرار کنم، دیگر فرصتی برای جست‌وجوی ذهنی باقی نمی‌ماند. آموختم که مسبب الاسباب فقط زندگی است و هر آن‌چه را ذهن من می‌بیند، همه و همه بازی‌ای بیش نیست. آموختم که دنبال نشان نروم و بدانم که هر نشانی فقط نشان من‌ذهنی است و مرا به بیراهه خواهد برد.



با این نیم بیت آموختم:

ای گرفتار سبب پیرون میر  
لیک عزل آن مسبب ظن مبر

هرچه خواهد آن مسبب آورد  
قدرت مطلق سببها بردرد

-(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۷ و ۱۵۴۸)

آموختم که علت یا بیماری من ذهنی خود را شناسایی کنم و مراقب آن باشم و با تکرار ابیات مولانا آن را درمان کنم. آموختم که با اتفاق یکی نشوم و فقط پیام آن را بگیرم. آموختم برای هر اتفاقی فقط و فقط مسبب اصلی را بینم و اتفاقات را پیام آور او بدانم. اگر تک تک ما این نکات مهم را در خود به مرحله عمل دریاوریم و به طور مستمر و پیوسته به آنها پایبند باشیم، اثرات بی نظیر این بیت طلایی را در زندگی خود خواهیم دید.

در واقع با صبر و خاموشی مدام می‌توانیم مورد لطف و رحمت خداوند قرار بگیریم، زیرا رحمت خداوند زمانی شامل حال ما می‌شود که گوینده‌ای به‌نام من‌ذهنی در ما نباشد و یا این‌که من‌ذهنی در ما قدرت عمل زیادی نداشته باشد.

صبر و خاموشی جذوب رحمت است  
وین نشان جستن، نشان علت است  
- (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵)

با تشکر فراوان  
شهین از آلمان





خانم دیبا از کرج



شرح (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)، از برنامه ۹۸۶ گنج حضور

هر روز بامداد، سلامٌ عَلَیْکُمَا  
آن جا که شه نشیند و آن وقت مُرْتَضَا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

-مرتضا: پسندیده

خدایا شکر برای چنین غزلی که مولانا سروده تا ما انسان‌ها را از خواب ذهن بیدار کند، هر بامداد از روزن این لحظه زندگی به ما سلام می‌کند و روز الست و صبح روشن حضور را به یادمان می‌آورد، تا وقت مرتضی که لحظه دیدار اوست بیدار شویم و سلام او را لبیک بگوییم. یعنی اقرار کنیم خدایا من امتداد تو هستم و با فضاگشایی می‌خواهم قرین تو شوم و در کنار تو بشینم، یعنی هیچ نیروی همانیدگی نتواند ما را به سوی خود بکشد، تا در مبارک‌جای عدم مستقر شویم.



دل ایستاده پیشش، بسته دو دست خویش  
تا دست شاه بخشد پایان، زر و عطا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

برای این که همه یکدل بشویم و در این لحظه ابدی فضا باز کنیم، باید دست من ذهنی را ببندیم که مسئله‌سازی، مانع‌بینی و دشمن‌تراشی نکند و ما را از پایان‌بینی که بی‌نهایت بخشش است باز ندارد، اگر ما دست من ذهنی را ببندیم دست خدا بر سر ما کشیده می‌شود و عنایات خدا برای ما کافی است.

جان مست کاس و تا ابد الدهر گه گهی  
بر خوان جسم کاسه نهد دل، نصیب ما  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

- کاس: جام  
- ابد الدهر: همیشه

وقتی زندگی سلامان می کند و با اتفاق این لحظه آشتی می کنیم فضا گشوده می شود و جان من ذهنی مست می شود و خداوند کاسه های امنیت، هدایت، عقل و قدرت را نصیب سفره دلمان می کند و ازین بخشش جان ما زنده می شود.



تا زان نصیب، بخشد دست مسیح عشق  
مر مرده را سعادت و بیمار را دوا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

دست مسیح عشق که هشیاری حضور است وقتی نصیب ما می شود که از ته دل بگوییم خدایا به خودم ستم  
کردم، تسلیم می شوم و عذر می خواهم، تا نیروی زندگی دوا ی بیماری ام شود و بتوانم به همانیدگی ها بمیرم و به  
مسیح زنده شوم و سعادت را بیابم.

برگ تمام یابد از او باغِ عشرتی  
هم بانوا شود ز طرب، چنگلِ دوتا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

چنگلِ دوتا: به معنی مرده دلان در این جا

در باغ دل انسان‌ها علف هرز من ذهنی رشد کرده و جسم و روحمان را خراب می‌کند، برای همین انسان‌ها روز به روز پژمرده شده و به همدیگر درد می‌دهند و جهان را نابود می‌کنند. در صورتی که می‌توانیم فضا باز کنیم و به هم کمک کنیم، تا من ذهنی خشک شود و برگ‌های سبز محبت در دلمان بروید و هم‌نوا با آهنگ زندگی برقصیم.



در رقص گشته تن ز نواهای تن تَن  
جان خود خراب و مست در آن محو و آن فنا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

وقتی از همانیدگی‌ها رها می‌شویم، من ذهنی مست و خراب می‌شود و اتفاقات دیگر نمی‌توانند ما را به سوی خود بکشند، پس در فضای گشوده محو و فنا می‌شوند و تن ما با آهنگ زندگی می‌رقصد و «تن تَن» می‌کند.

زندانی شده بهشت ز نای و ز نوش عشق  
قاضی عقل، مست در آن مسند قضا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

وقتی عقل من ذهنی مست می شود و می توانیم از زندان ذهن وارد بهشت فضای گشوده شویم، آواز زندگی و شیرینی عشق را می چشیم و دیگر با عقل جزوی قاضی نمی شویم و چراغ دلماں روشن می شود و به عقل زندگی تکیه می کنیم، تا قضا دستمان را بگیرد و درد ما را درمان کند.



سوی مُدَرِّسِ خَرَدِ آیند در سؤال  
کاین فَتْنَهٗ عَظِیمِ در اسلام شد چرا؟  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

انسان‌هایی که سلام زندگی را لبیک گفتند و به زندگی زنده شدند، به سوی مدرس و عقل کل می‌آیند و می‌پرسند مگر ریشه اسلام، تسلیم زندگی شدن نیست؟ پس چرا مردم به جای وحدت و عشق به جان هم افتادند و در شهوت همانیدگی‌ها با باورهای پوسیده فتنه به پا می‌کنند و همدیگر را می‌کشند؟

مُفتیٌ عقلٌ کلٌّ به فتوی دهد جواب  
کاین دم قیامت است، روا کو و ناروا؟  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

فتوی دهنده که خود زندگی است جواب می دهد که هر دمی قیامت ما است و اوست که به ما جان می دهد و ما باید از جنس او شویم و مرکزمان را عدم کنیم و موقوف علت های ذهنی نشویم و نگوییم این روا است چون همانندگی ام را زیاد می کند و آن ناروا است چون پول و مقام را کم می کند.

در عیدگاه وصل برآمد خطیب عشق  
با ذوالفقار و گفت مر آن شاه را ثنا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

- ثنا: مدح و ستایش

عیدگاه وصل جایی است که نمازهای عید در آن جا برگزار می شود، منظور لحظه وصال است و عشق سخن می گوید، که با عدم کردن مرکزمان می توانیم خدا را ستایش کنیم و از عدم قدرت بگیریم و با شمشیر حضور بر همانیدگی های خود غلبه کنیم.



از بحر لامکان، همه جان‌های گوهری  
کرده نثار، گوهر و مرجان جان‌ها  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

بحر لامکان دریای یکتایی است، در این فضا انسان‌هایی مثل مولانا که از زندان ذهن آزاد شده و گوهر حضور را یافتند کمر به خدمت دل‌ها بسته‌اند و بی‌مزد و منت گوهر خردشان را بر تمام هشیاری‌های جهان نثار می‌کنند تا چه کسانی قرین این خاصان شده و به‌سوی دریا بشتابند و گوهر درونشان را بیابند.

خاصان خاص و پردگیان سرای عشق  
صف صف نشستہ در هوشش بر در سرا  
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

خاصان خدا مثل مولانا در سرای عشق و این لحظه ابدی سلام خدا را لبیک گفتند و حاضر شدند، تا خلعت حضور به تن کنند و از فضای یکتایی برای پردگیانی که در ظلمت هستند، بسته‌های خرد و عشق بیاورند، پردگیانی که طالب عشقند و در صف شناسایی همانیدگی‌ها نشستہ‌اند تا با کمک بزرگان به خدا زنده شوند.

چون از شکاف پرده بر ایشان نظر کند  
بس نعره‌های عشق برآید که مرحبا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

با کمک ابیات مولانا شکافی بر پردهٔ همانیدگی‌ها می‌افتد، تا ما جنس خود را شناسایی کنیم و ببینیم که از جنس او هستیم و اوست نشسته در نظر تا که به ما نظر کند و ما از شوق دیدار او نعره می‌زنیم و می‌گوییم خدایا می‌خواهم به تو زنده شوم و زندگی می‌گویم خوش آمدی.



می خواست سینه‌اش که سنایی دهد به چرخ  
سینای سینه‌اش بنگنجد در سما  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

- سنا: نور و روشنایی

خدا می خواهد ما فضا باز کنیم و سینه را شرح دهیم، تا مستعد نور شویم و خورشید روشنی از مرکز ما طلوع کند.  
ولیکن ما فضا را می بندیم و از ستاره همانیدگی‌ها نور می خواهیم و نمی گذاریم نور او در سینه ما بگنجد و ما را  
شفا دهد.

هر چار عنصرند در این جوش، همچو دیگ  
نی نار برقرار و نه خاک و نم و هوا  
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

منظور از چار عنصر چهار بُعد فکری، جسمی، هیجانی و جان ماست و مرکز هر انسانی دائماً در جوش دیگ  
جهان می جوشد و می خروشد و در طلب قرار او دائماً بی قرار است، نه تاب آتش عشق دارد و نه در هوای زنده  
شدن به زندگی ثبات دارد.

گه خاک در لباس گیا رفت از هوس  
گه آب، خود هوا شد از بهر این و لا  
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

خاک من ذهنی گاهی در هوس زنده شدن به زندگی لباس عشق می پوشد، تا مثل گیاه سبز شود و سلام زندگی را بشنود، آب هشیاری ما گاهی در جوی بی مرادی می افتد و برای این که خشک نشود، راه دوستی با زندگی را پیش می گیرد و فضا باز می کند و از جنس هوا می شود.



از راه روغناس شده آب آتشی  
آتش شده ز عشق، هوا هم در این فضا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

روغناس: روناس گیاهی است که ریشه سرخ دارد و برای رنگرزی از آن استفاده می کنند. در این جا به معنی درخت است. آب هشیاری جسمی ما از ریشه درخت حضور جان می گیرد و تبدیل به آتش عشق می شود و همانیدگی های ما را می سوزانند، حتی آتش خشم و هیجانات ما از طریق فضاگشایی تبدیل به عشق و فضای دربرگیرنده اتفاقات می شود.

ارکان به خانه‌خانه بگشته چو بیدقی  
از بهر عشق شاه، نه از لهو، چون شما  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

- بیدق: مهره پیاده شطرنج  
- ارکان: ستون و پایه

ارکان و ابعاد وجودی ما مثل بیدق که مهره پیاده شطرنج است، برای رسیدن به شاه خانه‌های ذهن را می‌پیمایند، ولی هیچ‌جا مسکن نمی‌گیرند و فریب بازی ذهن را نمی‌خورند، چون نظرشان به سوی شاه و خدا است.

ای بی خبر برو که تو را آب روشنی ست  
تا وارهد ز آب و گلت، صَفَوَت صفا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

ای من ذهنی که از ذوق آب آسمان بی خبری، برو و در هیچ جا منزل نکن، تو در آب روشن شناوری اگر خاموش و تسلیم باشی آب روشن حیات تو را از گل همانیدگی‌ها بیرون می کشد و به دریای صفا و ذات الهی ات می رساند.



زیرا که طالب صفت صفوت است آب  
وآن نیست جز وصال تو با قلزم ضیا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

- صفوت: خلوص، پاکی  
- قلزم: دریا  
- ضیا: نور

ذات هر انسانی طالب خلوص و پاکی است. ما فرداً مسئول پاکی خود هستیم و باید من ذهنی بی خبر را با  
فضاگشایی و صبر و شکر از اصل خود باخبر کنیم، تا به دریای نور وصل شویم.

ز آدم اگر بگردی، او بی‌خدای نیست  
ابلیس وار سنگ خوری از کف خدا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

ما بی‌خدا نیستیم که بخواهیم از آدمیت برگردیم و راه من‌ذهنی را ادامه دهیم و دردهایمان را به گردن جامعه و دیگران بیندازیم و بگوییم خدا این‌گونه کرده‌است، اگر مسئولیت هشیاری خود را به‌عهده نگیریم، مثل ابلیس از دست خدا سنگ می‌خوریم و مطرود می‌شویم.

آری خدای نیست، ولیکن خدای را  
این سنتی ست رفته در اسرار کبریا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

با من‌ذهنی می‌گوییم خدا نیست و یا کدام خدا؟ زیرا من‌ذهنی خدا را در فرم و جسم می‌بیند و با ذهن محاسبه کند و نمی‌داند که نور بی‌نهایت را نمی‌توان به فرم درآورد، این سنت پروردگار را تن‌ها طالب عاشق درک می‌کند که با فضاگشایی می‌تواند به او تبدیل شود.

چون پیش آدم از دل و جان و بدن گُنی  
یک سجده‌ای به امر حق از صدق بی‌ریا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

وقتی مثل حضرت آدم اقرار کنیم که خدایا من به خود ستم کردم و می‌خواهم در مقابل عظمتت از دل و جان  
سجده خالصانه کنم، به وصال حق می‌رسیم.

هر سو که تو بگردی از قبله بعد از آن  
کعبه بگردد آن سو بهر دل تو را  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

وقتی مرکز ما عدم است، به هر سویی که برویم قبله ما است، دلی که مثل کعبه پاک است، خانه خدا است و از  
نور عدم هدایت می‌شود.



مجموع چون نباشم در راه، پس ز من  
مجموع چون شوند رفیقان باوفا؟  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

-مجموع شدن: خاطر جمع شدن، آرامش و جمعیت خاطر پیدا کردن.  
در راه تکامل هشیاری باید خاطر جمع باشیم که انسان‌ها یک هشیاری هستند. اگر سلام خدا را شنیدیم و از خواب ذهن بیدار شدیم، باید تندتند فضا باز کنیم و با ارتعاش عشق دیگران را هم بیدار کنیم. اگر این گونه نباشیم، نمی‌توانیم خود را در جمع بزرگان و یاران باوفای گنج حضور ببینیم.

دیوارهای خانه چو مجموع شد به نظم  
آنگاه اهل خانه در او جمع شد دلا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

اگر مجموع انسان‌ها را به یک خانه تشبیه کنیم، زمانی می‌توانیم از نور بهره ببریم که هیچ تفرقه و جدایی و منیتی نباشد و دیوار دل‌هایمان را با من‌ذهنی بلند نسازیم، تا نور الهی به تمامی دل‌ها برسد.

چون کیسه جمع نبُود، باشد دریده درز  
پس سیم، جمع چون شود از وی؟ یکی بیا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

اگر مجموع انسان‌ها را به یک کیسه تشبیه کنیم هر من‌ذهنی سوراخی است که طلای حضور از درز آن بیرون می‌ریزد و عشق و یگانگی گم می‌شود. ای خدای یکتا بیا و ما را از من‌ذهنی نجات بده.

مجموع چون شوم؟ چو به تبریز شد مقیم  
شمس الحقی که او شد سرجمع هر علا  
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)

-علا: بلندی، شکوه و بزرگی

اگر هر انسانی بخواهد من ذهنی داشته باشد، چگونه در فضای یکتایی مقیم شویم؟ چگونه جهانی پر از عشق و دوستی بسازیم؟ بیاییم با کمک مولانا سلام زندگی را لپیک بگوییم، تا خورشید روشنایی از درون ما بالا بیاید و با نور کبریا که وحدت‌آفرین است یکی شویم و در حلقه عاشقان عالمی نو بیافرینیم.

با سپاس فراوان  
دیبا از کرج





با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





A sunset over the ocean with a comet streaking across the sky. The sun is low on the horizon, casting a warm orange glow. The comet has a bright head and a long, thin tail. The ocean is dark with some white foam from waves.

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید



